

کودتای بیست و هشت مرداد در گز

فرهنگ قاسمی



موضوع: کودتای بیست و هشت مرداد / تاریخ: ۱۳۳۲ خورشیدی

سال هاست که می‌خواهم این خاطرات تلخ مرداد را برای ثبت در تاریخ بنویسم اما هر بار دستم به قلم نمی‌رفت. آنچه در این نوشته عرضه میشود بخشی از به یادمانده های شخصی و بخشی از خاطرات و گفته های افراد خانواده ماست که در راه آزادی و دموکراسی و استقلال ایران همچون زنان و مردان بیشمار دیگر مبارزه کرده اند.

آنچه را که می‌خوانید با اینکه در مقایسه با اقدامات شرافتمدانه بسیاری از هم میهنانم ناچیز و بی‌قدر است. اما گوشه ای از تاریخ اجتماعی و سیاسی ماست که میتواند در آینده برگی از فرهنگ سیاسی ایران باشد. فرهنگی که هنوز نیاز بسیاری به واقعیت‌ها و انکشاف حقیقت‌ها دارد تا شاید از این دور باطل استبداد بیرون آید. همین‌طور، در این نوشته از نام بردن برخی افراد عمداً خودداری شده تا حساسیت خانواده‌ها و افرادی که در آن زمان یا نبوده‌اند یا نقشی در ماجرا‌ها نداشته‌اند خدشه دار نشود. □

ماه مرداد در تاریخ معاصر ایران بستر حوادث مهمی است. روز ۱۴ مرداد در تاریخ ایران زمین بعنوان روز پایان بخشیدن به حاکمیت استبدادی بدون قانون اساسی ثبت شده است. (از این نظر می‌گویم استبداد بدون قانون اساسی زیرا دیدیم که با وجود قانون اساسی، استبداد از بین نرفت و استبداد قانون شکنی کرد و میکند.) اما بهر حال تصویب و تائید این قانون اساسی گامی بزرگ با دست آوردهائی با ارزش، بود. از آنجمله میتوان گفت که برای نخستین بار در تاریخ ایران الزام سر نهادن به قانونی تدوین شده توسط نمایندگان مردم فراهم شد.

از ۱۴ مرداد که بگذریم مرداد ماه در حافظه تاریخی آزادیخواهان و مدافعان دموکراسی و استقلال و برابری ملت ایران خاطرات ناخوشایندی از خود به جای گذاشته است. خاطراتی سرشار از خشونت و کشتار و ناحق و تظلم و برادر کشی.

در سال ۱۳۳۲ کودتای نظامی امریکا و سرنگونی حکومت ملی با همکاری

آخوند های خودفروخته و ایادی انگلیسی و امریکائی و دشمنان آزادی که نه تنها حکومت مصدق را سرنگون کرد بلکه شاخه های نوبنیاد آزادی و عدالت را از درخت نحیف و زخم خورده مشروطیت برید و برای ده ها سال جامعه ما را از آزادی و دموکراسی محروم ساخت.

در این روز پدرم مانند همه مصدقی های استوار و مصمم در تهران و در حزب ایران با داشتن مسولیت مدیریت روزنامه جبهه آزادی و وکیل برگزیده مردم درگز در صفوف نخست مبارزه علیه دربار پهلوی، آخوندهای ارتجاعی، اشراف و خوانین وابسته به الیگارشی و حزب توده ی مدافع امیال شوری بود. در آن روزهای گرم من و مادر و برادر کوچکم فرجاد مثل همیشه تابستان را به زادگاهمان شهرستان درگز رفته بودیم. حزب میهن که بعدها نامش تغییر پیدا کرد و شد حزب ایران، در درگز قویترین حزب بود. در انتخابات مجلس از حزب توده و درباری ها و خوانین بُرده و پدرم انتخاب شده بود.

پدرم تخم استقلال از بیگانگان و آزادی خواهی و دکترین حزب ایران را که سوسیال دموکراسی بود در میان روشنفکران، رفقا و همکلاس هایش مانند؛ خرمشاهی ها، مدنی ها، تقی پور ها، فغانی ها، کامرانی ها، ریاضی ها، خواجه زاده ها، سلیمانی ها، بهبودی ها، ثنائی ها، روحانی ها، باقرزاده ها، سجادی ها، سلامت ها، داغداری ها، قرقلوها، محمدیان ها، شریفی ها، رحیمی ها، ... پراکنده بود که ثمره آن به اندازه ای مثبت بود که کشاورزان و برزگران و کسبه و سایر روشنفکران این شهر مرزی (با اتحاد جماهیر شوروی) با حزب ایران هم پیمان و همراه شدند. حتی سران محلی حزب توده مانند مشدی اکبر پایا برای پدرم ارزش و احترام زیادی قائل بود.

در تهران نیز پدرم بسیار کوشا و شبانه روز در مبارزات قدمی و قلمی آماده بود. اصولا باور هایش در خدمت به مردم بیش از هرچیز حتی رفاهیت خانواده اش اهمیت داشت. به همین جهت در درگز و مشهد و تهران مورد احترام، اعتماد و حمایت رفقاییش بود.

روز ۲۸ مرداد علیرغم تبلیغات و اخبار پخش شده از رادیو ها و اعلام سقوط دولت مصدق در تهران و قرائت مدام فرمان شاه به سپهبد زاهدی، درگز تسلیم کودتاجیان نشد.

۲۹ مرداد خوانین ارتجاعی، نیروهای کودتاجی را تقویت کردند و بر خیل اوباش افزودند. به خانه و محل کار بیشتر افراد نامبرده در بالا حمله شد و برخی از آنها به غارت رفت.

خانه پدر بزرگم حاج آقابالا قاسمی به سادگی قابل تصرف نبود. شب قبل پدر بزرگم زنان و کودکان را به کهنه قلعه منزل باقر کدخدا که حزب ایرانی بود فرستاده بود.

✖ حاج آقابالا قاسمی

عمو ها و پسر عموها به همراه عده ای از رهبران حزب مسلح به سلاح گرم روی بام خانه در کمین نشسته بودند تا هر گونه تجاوزگر کودتاجیان را به عقب برانند. غارت خانه قاسمی ها پیروزی کودتا در درگز محسوب میشد. خانه ما در خیابان نادری بود که با مقر شهربانی فاصله چندانی نداشت. روز ۲۹ مرداد تا نزدیکی های ظهر باز در شهر درگیری هائی به وقوع پیوسته باز به برخی از خانه حمله شده بود. اما کسی جرات نزدیک شدن به خانه حاج آقابالا را نداشت و یا نمیخواست داشته باشد.

کودتاجیان توسط حکومت نظامی مرتب تقویت میشدند تبلیغات رادیویی آنان را به حمله و کشتار مصدقی ها تهییج می کرد. بار ها توسط خوانین ارتجاعی گفته شده بود که قاسمی ها را باید کشت.

هرساعت که میگذشت امکان حمله به خانه ما بیشتر میشد. هر حمله میتوانست تلفات جانی غیر قابل جبرانی داشته باشد. به ناچار و از روی تدبیر، افراد حاضر در خانه تصمیم گرفتند برای جلوگیری از خونریزی به شهربانی رفته خود را تسلیم مقامات حکومت نظامی کنند. اسلحه ها را در خانه پنهان کردند و افراد در صف منسجمی به هم پیوستند و دست در دست از خانه خارج شدند، رویهمرفته ۲۰ نفری میشدند، هر کدام "شفتی" یا چماقی برای دفاع و حمله در دست داشتند. ایوب عمو که جوانمردی شجاع و رشید با قامتی بلند، سی ساله و ازدواج کرده و دارای سه فرزند بود، در جلو صف قرار داشت، دیگران در پشت سر او نفر آخر عمو مرتضی بود که او نیز برای خودش مردی بود با شهامت و شجاعت بسیار، معتقد و پایمرد به مرام خود (او در تیر ماه سال شصت بعد از انقلاب ۵۷ به همراه عده ای دیگر از اعضای حزب ایران درگز مانند باقر باقرزاده، حیدر سلامت، سجادی و... هرکدام با داشتن فرزندان کوچک و بزرگ در زندان مشهود بدست مزدوران خمینی جلاد تیرباران شدند. خود قصه پر دردی است یادشان جاوید باد. استقامتشان در برابر ارتجاع که نمونه بود درس نسل های آزادیخواه و ضد ارتجاع باشد) باز گردیم به درگذر؛ صف جلو میرفت تا خود را به شهربانی برسانند، تا نزدیکیهای شهربانی چند درگیری با ایادی خوانین و کودتاجیان انجام شد، ولی همه خنثی شدند و کسی به صف راه نیافت و صف درهم نشکست. نزدیک به شهربانی شدند. رئیس آن که آدم کم لیاقتی بود گروهان تیر خود را در مقابل در ورودی شهربانی آماده باش داده بود و از ترس اینکه شهربانی مورد حمله قرار بگیرد فرمان تیر داد. گفته میشود همه پاسبانان تیراندازی نکردند و برخی تیر هوائی بدر کردند، فقط يك پاسبان که بعد معلوم شد مامور کشتن

مرتضی عمو بود او را نشانه کرد. اما گلوله قبل از اینکه به مرتضی برسد به قلب عمو ایوب اصابت کرد و او راجا به جا در مقابل شهربانی غرق در خون کرد و از پای در آورد. عده ای از مخالفان ریختند و به اتفاق برخی از مأموران شهربانی، شهروندانی که به شهربانی پناه آورده بودند و میخواستند خود را تسلیم مقامات انتظامی کنند تا اگر جرمی کرده اند در دادگاه محاکمه شوند را به شدت و در حد مرگ مجروح و مضروب کردند.

✖ تنها عکس ایوب قاسمی

عمو ایوب شهید راه آزادی، دموکراسی و استقلال ایران شد. عمو مرتضی بشدت مضروب شد که که معالجه او سالها طول کشید و بالاخره برای معالجه نهائی به تهران انتقال یافت، عمو مصطفی از ناحیه کمر ضربه دید که تا آخر عمر گرفتار آن بود. اسماعیل محمدیان ضربه مغزی خورد پسر عمو هایم ایرج و هوشنگ و دیگر همراهان و رفقای حزب ایران از نقاط مختلف زخمی شدند. پدر بزرگم حاج آقابالا چون از خانه خارج نشده بود زخمی نشد. اما به اتفاق بقیه بعد از ۲۹ مرداد دستگیر و همگی به حبس محکوم شدند.

من در آن موقع شش سال داشتم. به اتفاق مادرم و برادرم فرجاد که يك ساله بود در خانه پدر بزرگ مادریم میرزا عبدالله سلیمانی که از خانواده های مهم و قدیمی درگزر بشمار میرفت و فردی تحصیل کرده بود و تحصیلات عالیه خود را در مسکو به اتمام رسانیده بود و از معتمدین شهر بشمار میرفت بودیم.

✖ شهرناز، فرهنگ و ابوالفضل قاسمی

یادم میآید هوا گرم بود. من و دختر خاله ام گیتی که از من چهار سالی بزرگتر بود جلوی درب حیاط که به کوچه باز میشد بازی میکردیم. یکی از زارعین به نام برات قلی از باغ خیار و هندوانه و خربزه و... روی خر آورده بود و وارد حیات میشد. گفت شهر شلوغ است و به سرعت ما را وارد خانه کرد و در بزرگ حیات را چند نفری آمدند و بستند و از داخل میله بزرگ فلزی که آنرا محکم میکرد پشت درب انداختند. سپس ما را از حیات به داخل منزل بردند یادم نیست برات علی چه شد؟ رفت یا ماند. نیم ساعتی بعد از داخل کوچه صداهائی می آمد همه در هول و هراس بودیم. عنقریب باید به ما نیز حمله میشد. زیرا میرزا عبدالله اگرچه عضو حزب ایران نبود، اما یکی از بزرگترین مشوق های دامادش ابوالفضل قاسمی بود و بیش از هرکس

جوانان حزب را برای مبارزه با بیگانگان تشویق و برای آزادی ترغیب میکرد. نه او و نه حاج اقبال از هیچ کمک مالی برای حزب دریغ نمیکردند. ساعتی نگذشت ازکوچه صدای زنده باد شاه مرگ بر مصدق بلند شد که همواره بلند تر میشد. در ها همه بسته و دیوار ها بلند بودند. شاید نزدیک به سه متر. بالا آمدن از دیوار کار راحتی نبود. تنها مرد، در خانه، فقط پدر بزرگم بود. بقیه زن و کودک بودیم؛ مادرم و خاله نسترن و مادر بزرگم که اصلیت روسی داشت و با پدر بزرگم از روسیه به درگز آمده بود که خود شیر زنی بود، من و گیتی و فرجاد و سونا خاله که آشپز خانه بود و زهرا و دو سه نفر دیگر از کارگران.

✖ میرزا عبدالله سلیمانی

پدر بزرگم همه ما را به اتاق ها برد و در ها را بست و خودش با طپانچه ای که در کمر داشت روی محوطه ایوان قدم میزد. انگار منتظر بود که کسی وارد شود و او مصمم به تیراندازی بود. میگویند نخستین کسی که از دیوار نمایان شد کسی بود که از نوجوانانی در خانه ما کار کرده بود و بعد یکی از مباشران پدر بزرگم شده بود. پدر بزرگم بعدا گفته بود اگر کسی غیر از او بود با تیر میزد. بهر حال چند نفر دیگر نیز از دیوار وارد حیاط شدند و در بزرگ را باز کردند. در کنار حیاط، حیاط دیگری وجود داشت که در آن زارعین با خانواده هایشان زندگی میکردند. این دو حیاط باهم در ارتباط بودند. اما ما در اتاقی بودیم که پنجره ای به حیاط دوم داشت چون حیاط اول اشغال شده بود ما را از پنجره به حیاط دوم فراری دادند، ارتفاع بیش از دو متر بود و باید میپریدیم. من به کمک خاله نسترن و مادر بزرگم پنجره را رد کردیم، اما گیتی که بزرگتر بود با کوشش به تنهایی از دیوار پنجره پائین میامد از پنجره افتاد و پایش شکست. فقط یادم هست که در گوشه يك انبار پشکل که در گوشه ای از حیاط قرار داشت نشسته بودم و يك پالان خر در جلویم طوری قرار داده بودند که وقتی کسی وارد انبار میشود دیده نشوم. شاهد بودم که دو تا از زنان زارعین در انبار ترسان و هیجان زده جلو عقب میرفتند. مادرم در حالیکه فرجاد را در بغل داشت هر از گاهی وارد میشد و چیزی میگفت و میرفت. صدای همهمه و شعار مرگ بر قاسمی، مرگ بر مصدق، زنده باد شاه ... در حیاط میامد. ناگهان صدای خاله نسترن که از مادرم کوچکتر بود را میشنیدم که چند دقیقه ای بر بقیه صدا ها فائق آمد و پس از آن صدای مردانه ای که صدای او را دنبال کرد. بعد ها شنیدم حوادث از این قرار بوده است که وقتی ما زنان و بچه ها به این حیاط

آمدیم شورشیان کودتاجی که عده ای از آنان از اوباشان و چاقوکشان درگز و أجیر شده خان بزرگ درگز بودند و عده ای از مشهد و دهات دیگر آمده بودند سوار براسب، پدربزرگم میرزا عبدالله سلیمانی را دستگیر میکنند و او را به سوی شهربانی میبرند. عده ای دیگر که پی برده بودند که ما به حیاط مجاور پناه برده ایم به راحتی وارد حیات میشوند و شعار هائی را که در بالا آوردم میدهند. اهل حیاط یعنی مادر بزرگم و مادرم و خاله نسترن و گیتی و زهرا و سونا خاله و چند کودک نو جوان و عده ای از همسایگان نزدیک در مقابل مهاجمان استقامت میکنند در میان حمله کنندگان چند نفری فریاد میزدند مرگ بر قاسمی. اگر او نیست پسرش را باید دار بزنیم. گویا طناب داری را هم از تیر چراغ برق که در کوچه و مقابل درب خانه قرار داشت آویزان کرد بودند و در اتاق هایی که دورتادور حیاط وجود داشت دنبال من میگشتند. برای همین به ابتکار زهرا که مانند خاله ما بود و چندین جدشان در خانواده ما گذشته بود مرا به انبار پشگل گوسفندان می برد. بعد از جستجوی اتاقهای دیگر بالاخره به جلو در محلی می آیند که من بودم چون مقاومت همه اهل خانه را میبینند یقین میکنند که باید در آنجا باشم. در این موقع است که خاله نسترن جلو آنها میایستد و به زبان درگزی فریاد میزند: شما مرد نیستید که به زنان و کودکان حمله میکنید. شما ناموس و حیثیت ندارید. اگر مردید بروید با مردان جنگ کنید. ما و این بچه به شما کاری نکرده ایم شما ... عده ای آرام میگیرند و عده ای ادامه میدهند. در آنسوی کوچه و در همسایگی ما خانواده ظفریان زندگی میکردند بهادر پاسبان پدر خانواده و مرد مصمم و سربزیر و قوی هیکلی بود تعداد زیادی پسر و دختر داشت که فرزنداناش از طرفداران پدر و خود او به خانواده سلیمانی علاقه داشت، او در این گیر دار و نا امنی وقتی میبیند اوضاع دارد خطرناک میشود در خلال صحبت های خاله نسترن با تفنگ برنو خود از خانه خارج میشود و گلنگدن را میکشد و رو به مهاجمین میکند و فریاد زنان میگوید بس کنید دست از سر کودکان و زنان بردارید به ناموس زنم اگر کسی قدمی جلوتر بگذارد میزنم. از آنجا که در صراحت او کمتر کسی شک میکرد کسی جلو نیامد. در همین هنگام زنده یاد امامقلی خان قرقلو که شخصیت برجسته ی درگز بود و از طرفداران پدر و پدربزرگم میرزا عبدالله سلیمانی بود با سوارانش میرسند. آنها در چارسوی شهر میبینند که عده ای میرزا عبدالله را به سوی شهربانی میبرند بیدرنگ او را با حمله و تهدید از دست شورشیان خان بزرگ خلاص کرده با خود به سوی منزل میرسانند. در همین هنگام با کودتاجیان که جلوی خانه بودند درگیر میشوند و عده ای از آنها را متقاعد از ادامه حرکت ناشایست

خود کرده و عده ای دیگر را تار و مار میکند. یادم می آید که آرامش دوباره در خانه برقرار شد. پدر بزرگم چند زخمی از ناحیه پا برداشته بود؛ تمام در ها و پنجره ها را بسته بودیم. عده ای به پای شکسته گیتی میرسیدند. مادرم اتاقی که به ما اختصاص داشت را با بستن پنجره از داخل و رو دری از خارج تاریک کرده بود و داشت می کوشید من و فرجاد را آرام کند که ناگهان صدائی شنیدم که همیشه در گوشت من مانده است. صدائی آغشته از شیون و گریه که فریاد میزد عمو ایوب را مقابل شهربانی کشتند. صدای هوشنگ پسر عمویم بود. مادرم از داخل پرده را کنار زد و پنجره را که رو به کوچه بود باز کرد و به هوشنگ دلداری داد و چیزی هائی گفت اما هوشنگ گریه و شیون کنان مانند شوک شده ها رفت. ایوب مهره استوار و امید نهضت ملی در درگذر و به ویژه در خانواده بود در غیاب پدرم همه مسئولیت ها را بدوش میکشید رفتنش همه را دیوانه کرده بود.

حوادث ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ چون کابوسی جانفرسا در من باقی مانده است. بسیاری از شب ها به شکل های مختلف به سراغم می آیند. در همین روز سرهنگ سخائی عضو حزب ایران و رئیس شهربانی کرمان توسط کودتاجیان دستگیر شد و به شیوه وحشیانه ای بقتل رسید. جسد او را به جیب شهربانی بستند و در خیابان های کرمان بر خاک و خون کشیدند.

این دو تن ایوب قاسمی و سرگرد سخائی دو قربانی و دو شهید راه آزادی، دموکراسی و استقلال ایران از اعضای حزب ایران در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، سال کودتای نظامی دربار، اسلام ارتجاعی و خائنان وابسته به استعمار بیگانه به فرمان و بسرکردگی امریکا، بودند.

پدرم در ۲۸ مرداد در تهران ماند و مانند بقیه رفقایش بطور مخفی زندگی میکرد. سالها تحت تعقیب بود و بدون کار رسمی و غالباً با مقاله نویسی و ترجمه و نوشتن کتاب و کار در چاپخانه ها و با نام های مستعار کار میکرد. چون ساواک و شهربانی همیشه دنبالش می گشتند، کار هایش همه موقتی بودند و چند ماهی بیشتر طول نمیکشیدند. حق رفتن به مشهد و درگذر را نداشت زیرا از این دو شهر تبعید شده بود. به خاک سپاری برادر کوچکش ایوب که از هر نظر کمک و پناه او بود نیز نرفت. سرش گرم مبارزه و نوشتن و تحقیقات در باره الیگارش یا خانواده های حکومتگر ایران بود که حاصل آن چندین مجلد شد.

ادامه دارد

خاستگاه و بستر داعش

فرهنگ قاسمی



تروریسمی به نام داعش چند سالی است که از مرزهای کشورهای اروپایی گذار کرده، آرامش مردم این سرزمین ها را درهم کوبیده، خواب راحت را از سر رهبران این کشورها بیرون کرده و امنیت عمومی را در جهان از بین برده است.

در روز ۱۴ ژوئیه از جمله در شهر "نيس" در جنوب فرانسه مردمی که برای سالگرد و بزرگداشت انقلاب خود تجمع کرده بودند تا این روز تاریخی را، که در راستای برقراری آزادی و دموکراسی و برابری در جهان بی اثر نبوده است، جشن بگیرند مورد حمله دست پروردگان دست داعش ارتجاعی قرار گرفت؛ در اثر آن بیش از هشتاد نفر از مردمان بیگناه در شهر "نيس" کشته و چند صد نفر زخمی شدند. ضمن همدردی با خانواده های قربانیان و زخمی شدگان در زیر به برخی از مشخصات و دلائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این پدیده می پردازم.

تا کنون تمام کسانی که تحت عنوان داعش در این کشورها دست به ترور و آدمکشی زده اند از میان خانواده های ممالک اسلامی کوچ داده شده یا پناه آورده به این کشورها میباشند که علاوه بر تعلقات به افکار اسلام ایده نولوژیک و افراطی و اطاعت کورکورانه از رهنمود های داعش دارای مشخصات دیگری نیز هستند که آن عبارت از ناموفقیتی در کوشش برای جافتادن در این جوامع و دچار شدن به شکست های اجتماعی و اقتصادی همراه با سوابق جنه و جنایت و محکومیت های قانونی و عدم حداقل تعادل روانی و اجتماعی بوده است.

از سوی دیگر داعش پدیده ای غیر از پرورده سیاست های غلط کشورهای اروپایی و امریکائی نیست که به وسیله ی اسرائیل و عربستان سعودی و قطر و امارات و برخی دیگر از قدرت های منطقه ی خاورمیانه از جمله ترکیه بنا نهاده شده است و سال های متمادی می باشد که قدرت های اروپایی با این پدیده خطرناک مماشات می کنند و از دست زدن به یک اقدام جدی برای از بین بردن آن خودداری می نمایند تا منافع خود را در منطقه به زیان مردمان بی گناه خاورمیانه حفظ کنند.

علل رشد تفکرات و رفتار داعش دوگانه می باشد : یکی خاستگاه و دیگری بستر.

منشأ و خاستگاه اندیشه داعش را باید در همان تفکرات قرون عقب مانده جهل و استبداد در دین اسلام جستجو کرد و محمل یا بسترش چیزی غیر از مردمان سردرگم و محروم مانده از رفاهیت و پیشرفت فرهنگی و بریده از امنیت و عدالت اجتماعی نیست. اگرچه زمینه های نخستین فقر و تعصب و استبداد در بافت های فرهنگی این کشور های عقب مانده از کاروان پیشرفت وجود داشته است، اما دنیای پیشرفته و قدرت های بزرگ صنعتی جهان (اعم از سوسیالیستی و کاپیتالیستی)، سرمایه داران و بانک جهانی، سازمان جهانی پول، سازمان جهانی تجارت و دهها نهاد مالی جهانی و منطقه ای و بومی دیگر در دامن زدن به آن خاستگاه و این بستر شریک و سهم و در مواردی شاید مقصر اصلی هستند.

اما چرا؟ در اینجا به تبعات دوران استعماری نمی پردازم. آنها واقعیات هائی هستند که در باره شان بسیار گفته و نوشته شده است و نقش تخریب گر آن را همه می دانیم و می شناسیم و آگاهیم که شرایط کنونی جهان منبعث از همان سیاست های استعماری است.

اما پس از سال های شصت قرن بیستم میلادی در مورد اداره و آینده جهان دو تر در محافل اروپائی و امریکائی وجود داشت که با هم در تقابل و چالش بودند.

یکی تر مدیریت جهان با توسل به سیاست های جنگ آفرینی که شامل توسعه جنگ و آشوب های منطقه ای برای ارتزاق و رونق بخشیدن به سیاست های سرمایه داری و فروش کالا ها و اسلحه های تولیدی در جهان، بدون اینکه جنگهای بزرگ (جهانی) پدید بیآید، بود. طرفداران این روش اعتقاد دارند که صدمات جنگ های بزرگ و خسارت های ناشی از آن ها مانع روند منافع اپتیمال سرمایه داری می شود و مردمانشان را به کشتار میدهد و فجایع انسانی برایشان به همراه می آورد.

دومی تر بخشی از سوسیال دموکرات های آینده نگر اروپائی است. نظریه این طیف مبتنی بر روشن بینی و چشم انداز استراتژیک انسانی در جهت دنیائی بهتر برای ساکنان کره خاکی بود که با توجه با آن سیاست جهانی نه تنها بایستی حامی رشد و در جستجوی تقویت اقتصادی اروپا باشد بلکه این نحله اعتقاد داشت که باید در کشورهای استبداد زده و در حال رشد شرائطی را فراهم آورد که از قدرت

مستبدین و دیکتاتورها کاسته شود تا به مرور شرائط دموکراتیک در آنها فراهم گردد. در این تر آنها به اثرات مثبت رشد اقتصادی در رشد سیاسی و اجتماعی توجه دارند؛ پس فراموش نمی کنند اظهار دارند که ایجاد کارخانجات کوچک و بزرگی در این کشورها، به کمک دنیائی که از امکانات دموکراتیک برخوردار است اهمیت دارد. در این پروسه تحولات باید موسسات و توسط کادرهای خود کشورهای در حال رشد و عقب مانده اداره شوند و کارمندان و کارگرانش از مردم بومی باشند. آنها معتقدند که با این سیاست تعلقات آنان را در ماندن در سرزمین خود افزایش یافته، رشد و پیشرفت و تأمین رفاهیت اجتماعی را باعث خواهد شد که در نتیجه از کوچ های سیاسی و اقتصادی که مخاطره بزرگی برای اروپای فردا از یکسو و خود این کشور ها از سوی دیگر است جلو گیری خواهد نمود.

امروز بشریت شاهد است که تر دوم موفق نشد و تبعات حاصل از اولی چه زیان هائی را به بارآورده و چه خساراتی را در پیش چشم دارد. حال که این کج راهه طی میشود این سوال اساسی بدون پرسش می ماند که چگونه جهان قادر خواهد شد این خشونت های تاجر آمیز را، چه به شیوه جمهوری اسلامی که با سرکوب ملت ایران حقوق آنان را زیر پا گذارده، منشور جهانی حقوق بشر را به مسخره گرفته و حقوق بشر اسلامی که در تقابل با انسانیت است را ترویج میدهد و چه به شیوه داعش که وحشت در جان مردمان بیگناه می اندازد و پیرو کودک و زن و مرد را یکجا و در اقصی نقاط جهان از بین میبرد، مدیریت و خنثی سازد؟

۱۶ ژوئیه ۲۰۱۶ پاریس

واکاوی اپوزیسیون ایرانی و عوامل ایستایی و دینامیزم درونی آن

گفتگوی سیروس ملکوتی با مهرداد درویش پور

پیشتر در گفتگوی با رادیو همبستگی به جامعه شناسی سیاسی ناکارآمدی و کم‌رنگ شدن نقش اپوزیسیون تبعیدی پرداختم: نقش سرکوب سیاسی و نابرابری توازن قوا، شکاف فزاینده بین اپوزیسیون و دغدغه های روزمره مردم که به انزوای نسبی اپوزیسیون تبعیدی انجامیده است؛

حاشیه نشینی دوگانه بخش مهمی از اپوزیسیون تبعیدی که بسر بردن در پيله تبعید و به روز نشدن آن را به همراه داشته است؛ محافظه کاربودن و عدم تجدید نظر در اصول و ترازنامه خود و مقاومت در برابر نواندیشی که از جذابیت آن کاسته است؛ پیری و فرسودگی اپوزیسیون و گسست نسلی آن با نسل جوان که زبان، خواست ها و فرهنگ دیگری را نمایندگی نمی کند؛ فرهنگ مردانه حاکم بر آن که گسست جنسیتی را موجب شده است و از مشارکت زنان در گروه های سیاسی کاسته است؛ رویکرد نوستالژیک به گذشته و تقدس آن که مانع از شناخت تحولات امروز ایران و آینده نگری است؛ گسترش نگرانی های ضد آرمانی در جامعه ایرانی و عدم تمایل جامعه به تکرار تجربه انقلاب ایران و وحشت از سناریوی هایی نظیر سوریه، لیبی، عراق که تمایل به تغییرات تند را ضعیف کرده است؛ "انزجار از سیاست" و بی اعتمادی نه تنها به حکومت بلکه به احزاب گوناگون در جامعه سخت سیاسی ایران که زمینه فعالیت سیاسی و منزلت آن را کاهش داده است؛ عدم واقع گرایی در بخش مهمی از اپوزیسیون و خو گرفتن به سکتاریسم و پراکندگی و بی افقی که نقش آن را در تحولات ناچیز ساخته است...

در گفتگوی تازه با سیروس ملکوتی در تکمیل بحث پیشین به نکات زیر پرداختم: بحران سیاست و سرخوردگی از آن همچون روندی جهان شمول، مفهوم گیرکردگی سیاست به ویژه در ایران در پی رکود کنونی و ناکامی سه پروژه سیاسی اصلاح طلبی، انقلابی گری و تکیه بر قدرت های خارجی و حمله نظامی، بی افقی سیاسی و به جای آن قوت گرفتن دوباره رویکردهای نوستالژی در طیف های گوناگون و نقش آن در ایستایی اپوزیسیون، خودشیفتگی و بلند پروازی همچون یک بیماری اجتماعی و نقش آن در پراکندگی و فلج سیاسی اپوزیسیون، گذار از رویکرد به مبارزات سیاسی به ایستادگی فرهنگی، اجتماعی و حقوق بشری در برابر نظام اسلامی حاکم در اذهان عمومی، به حاشیه رفتن نسبی گتمان های اپوزیسیون و برجسته شدن گتمان صلح، امنیت و توسعه در ایران و منطقه و بالاخره بی اعتباری بدیل سازی در خارج از کشور و ضرورت گسترش رواداری و دیالوگ عقلانی در برابر خشونت طلبی.

چشم انداز جمهوری و دموکراسی اجتماعی در ایران

فرامرز دادور

بدیهی است که در ایران، دموکراسی سیاسی به مفهوم لیبرالی آن، یعنی نهادینه بودن حقوقی مدنی و آزادیهای سیاسی وجود ندارد. مخالفان و گروه های اپوزیسیون، شدیداً سرکوب گشته و از اوان انقلاب، سیاست معمول جمهوری اسلامی در قبال جنبش های آزادیخواه و عدالتجوی مردمی؛ اعمال زندانی، شکنجه و اعدام بوده است.

در این سطور نظر بر این است که نیل به یک جامعه انسانی عمدتاً بر اساس برقراری دو وجه جدا ناپذیر آزادی های دموکراتیک و عدالت اقتصادی انجام میگیرد و تلاش برای ایجاد دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی، در واقع دو وظیفه اصلی در مقابل جنبش های مردمی و بویژه فعالان سوسیالیست میباشد. در خطوط زیر بر روی این دو بخش مکث میگردد.

۱- دموکراسی سیاسی

منظور از استقرار دموکراسی سیاسی برپایی ساختار ها و ارزش های دموکراتیک اجتماعی است که دارای قابلیت حقوقی و اجرائی جهت مشارکت مردم در تعیین سرنوشت امور جامعه باشد. دموکراسی پدیده ای روبنائی است که مانند تمامی روابط اجتماعی، تحت تاثیر مجموعه عوامل اقتصادی و اجتماعی بوده و در عین حال در امور جامعه اثر گذار میباشد. بر این اساس، اگر طی تاریخ، دموکراسی لیبرالی (آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی) عمدتاً در همخوانی با مناسبات مدرن سرمایه داری (ب.م. وجود آزادی های حقوقی فردی، از جمله در عرصه مالکیت و مناسبات اقتصادی) شکل گرفته است، به احتمال زیاد دموکراسی رادیکال تر با مختصات مساوات گرانه سوسیالیسم قرابت بیشتری پیدا میکند. بدین معنی که استقرار نوع گسترده تر و عمیق

تری از دموکراسی که باعث مشارکت هرچه بیشتر توده های مردم (که در واقع کارگران و زحمتکشان جامعه را تشکیل می دهند) در اداره مسائل اقتصادی و اجتماعی گردد، به احتمال زیاد در ذهنیت توده ها، نیز برای ایجاد دگرگونی های بنیادی در عرصه مناسبات اقتصادی از سرمایه داری (روابط استثماري مبتنی بر مالکیت خصوصی، مکانیسم بازار، سیستم کالائی و کار مزد) به سوسیالیسم (مناسبات انسانی و غیر استثماري متکی بر مالکیت اجتماعی، مبادلات مساواتگرا نه و همبستگی آور)، زمینه ساز میگردد.

اداره جوامع مدرن و پر جمعیت امروزی، به مقررات و موازین قانونمند نیازمند است. آنچه که مهم بوده و در تحول کیفی زندگی توده ها تاثیر گذار میباشد، وجود یک ساختار دموکراتیک و مبتنی بر آزادی های بنیادین مدنی است که در صورت وجود آگاهی و شناخت لازم در میان اکثریت توده ها، بویژه کارگران و زحمتکشان؛ راه گشای تغییرات اساسی در جهت هرچه بیشتر عادلانه تر و قابل زیست نمودن جامعه میگردد. همانطور که از عصر روشنگری بعد بر نقش خرد و منطق انسانی برای کشف مناسبترین راه کارها برای پیشرفت آزاد و عادلانه جامعه افزوده گشته، در دوران کنونی نیز روند دستیابی عموم مردم به ارزش ها و شیوه های لازم جهت ایجاد جامعه انسانی سریعاً در جریان است. برای کنشگران اجتماعی چپ که با نگاه ریشه ای و تاریخی به مسائل اجتماعی مینگرند، روشن است با اینکه نهادینه گشتن دموکراسی در حد اداره جمعی و دموکراتیک امور جامعه، قدمی عظیم جلو میباشد، اما ضروری است که طی پروسه هدایت و مشارکت دموکراتیک، عموم مردم به اشکال رادیکالتر و مترقی تری از موازین و ساختار های اقتصادی و اجتماعی دست یابند. در واقع ضرورت های معیشتی زندگی و واکنش های منطقی از جانب مردم برای دسترسی به خواسته های حق طلبانه اجتماعی، راه کار ها و روش های سیاسی منطقی را نیز برای استقرار موازین و نهاد های مساوات گرا نه و عادلانه تر برای سازماندهی دموکراتیک و عادلانه زندگی مردم پدیدار میکند.

اما واقعیت این است که نهاد ها و ساختار های متناسب با آزادی ها، موازین عادلانه و پیشرفت های ممکن اجتماعی تنها میتواند در یک پروسه تدریجی، گرچه پس از انجام یک دگرگونی رادیکال سیاسی (پیروزی انقلاب دموکراتیک) شکل گیرند. تاریخ مبارزات جنبش ها نشان داده اند، با اینکه در مقاطع قیام ها و انقلابات جمعیت زیادی در خیابانها و اماکن عمومی حضور میابند اما تعدادی کمتری از آنها

در نهاد های پسا انقلاب، در کانون های غیر رسمی مردمی (ب.م. کمیته های محلی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، اتحادیه ها و شوراهای کارگری، انجمن های زنان، جوانان، دانشجویان و محیط زیست) و همچنین در نهاد های رسمی اداری (ب.م. پارلمان ها و شوراهای محلی و سراسری) شرکت نموده به مشارکت در امور جامعه ادامه میدهند. بر این اساس تدوین یک قانون اساسی و ساختار حکومتی مترقی به مثابه ضامن اجرائی حقوق دموکراتیک، یعنی در واقع وجود ساختار سیاسی جمهوری، زمینه سازی لازم و البته نه کافی برای ایجاد تغییرات بنیادی با مشارکت آگاهانه و خلاق توده های مردم میباشد.

البته به دلایل گوناگون و از جمله ویژگی های اقتصادی و اجتماعی هر جامعه، سطح پیشرفت برای مشارکت دموکراتیک (مستقیم و غیر مستقیم) مردم در عرصه های مدیریتی و اداری متفاوت است و مثلاً در ارتباط با شرایط ایران به مجموعه ای از فرایندهای اجتماعی و از جمله به بقایای جان سخت سنتی و فرهنگی بستگی پیدا میکند. اما نهایتاً، آنچه که اهمیت دارد استفاده مناسب از دستاوردهای سازنده بشری در عرصه های ارزشی و ساختاری است. در جامعه ای که ترکیبی از جمهوریت (ساختار سیاسی زمینه ساز برای اعمال قدرت مردم و نمایندگان آنها بر مبنای یک قانون اساسی دموکراتیک و قابل ترمیم) و دموکراسی واقعی (مشارکت مستقیم مردم در امور جامعه از طریق تجمع های سراسری و محلی مانند شوراهای اتحادیه ها، کانون ها و کمیته های گوناگون مردمی) برقرار گردد، فضای سیاسی و اجتماعی مناسبتری نیز برای دخالتهای و تغییر در راستای تعمیق دموکراسی عدالت اقتصادی برقرار میگردد. نیل به این وضعیت دموکراتیک یکی از وظایف اصلی در مقابل اپوزیسیون رادیکال مردمی و بویژه بخش سوسیالیست آن میباشد.

اما یک اپوزیسیون گسترده آزادخواه ساختار شکن و خواهان برقراری دموکراسی و حاکمیت مردمی، نیازمند به تبعیت از فرهنگ سیاسی متناسب با اهداف و ارزش های دموکراتیک و عدالتجویانه نیز است. برای سوسیالیستها که مدعی استقرار نوع عمیق تر و گسترده تری از دموکراسی هستند، اعتقاد و تعهد به رعایت آزادیهای بی قید و شرط مدنی و محکومیت هر نوع دیکتاتوری و تحت هر نوع توجیه سیاسی، بسیار ضروری است. در اینکه جریان های سیاسی ارتجاعی خواهان برگشت به نظام طبقاتی غیر عادلانه و تقلیل ساختار سیاسی به سطح لیبرال دموکراسی (ب.م. سیستم سیاسی نمایندگی و زمینه ساز برای

اعمال قدرت از جانب صاحبان قدرت و ثروت) بوده، در صدد جلوگیری از ایجاد تغییرات بنیادی غیر استثماری و ستمگرانه در عرصه های اقتصادی و اجتماعی خواهند بود، شکی نیست. اما در میان مدافعان دموکراسی واقعی، نیز، رویارویی با اندیشه ها و جریان های سیاسی مخالف نباید غیر دمکراتیک بوده و حیاتی است که در صورت انتخاب آنها به مسئولیتهای اداری، روشهای سرکوبگرانه در قبال فعالیتهای مسالمت آمیز از سوی مخالفین سیاسی اتخاذ نگردد. این نگاه دمکراتیک و درست به مبارزات و رقابتهای سیاسی از آنگونه خط فکری سیاسی نشئات میگیرد که وجود زمینه های ذهنی و فرهنگی لازم، به مفهوم آمادگی فکری و سیاسی برای عبور از سرمایه داری در میان اکثریت توده ها را که در واقع در بر گیرنده کارگران، زحمتکشان و محرومان است، شرایطی دشوار برای بازگشت جامعه به فقهرا و وضعیت گذشته ارزیابی میکند. شکی نیست که در این عرصه، تشکل ها و سازمان های دمکراتیک رادیکال و سوسیالیست نقش سیاسی مهمی دارند. این موضوع در نوشته ای دیگر بررسی میگردد.

ضرورت تعمیق و گسترش دموکراسی

در صورت پیروزی انقلاب دمکراتیک، امکان ظهور چندین سناریوی سیاسی وجود دارد. پس از برپائی مجلس موسسان و تهیه یک قانون اساسی دمکراتیک، سکولار و حامل ساختار سیاسی جمهوری، امکان دارد که ۱- عمدتاً افراد و جریانهای لیبرال و متوهم به سرمایه داری در مصدر امور قرار بگیرند و یا احتمال است ۲- فعالان و طیفهای رادیکال و سوسیالیستی، با حمایت جنبش های اجتماعی و بویژه فعالان و جریان های کارگری برای مسئولیت های سراسری و محلی اداری انتخاب میشوند.

الف- در صورت وجود یک نظام جمهوری متعهد به آزادی های دمکراتیک که هنوز سمت گیری سوسیالیستی انتخاب نگردیده، بر عهده بخش های رادیکال جنبش های مردمی و از جمله فعالان کارگری، زنان، جوانان و ملیتی است که با استفاده از موازین مدنی برای مطالبات حق طلبانه تلاش نمایند. در چارچوب مناسبات سرمایه داری، در صورت وجود جنبش های نیرومند اجتماعی میتوان در راستای تحقق عدالت اجتماعی نسبی و بهبودی زندگی برای توده های مردم قدم های مهم برداشت. برای مثال در عرصه های اقتصادی و اجتماعی میتوان خواسته های مردمی مانند حفظ صنایع استراتژیک (ب.م. سیستم بانکی، نفت، گاز، خودروسازی، معادن، مخابرات و مزارع بزرگ صنعتی) در دست نهاد های سراسری و محلی دولتی و نه شبکه های سپاه پاسداران،

که شفاف عمل نموده و پاسخگو به مردم باشند (ب.م. نظارت شفاف بر فعالیتهای سازمانی تامین اجتماعی)؛ وضع مالیات مترقی بر ملک، دارائی، ارث و درآمد؛ تصویب قانون کار عادلانه (که بویژه حامل حق تشکل مستقل کارگری و حق اعتصاب و اعتراض باشد)؛ افزایش حداقل دستمزد (که در ایران به مراتب بیشتر از ۸۱۲ هزار تومان خواهد بود) و وجود اهرم های کنترل بر حقوق کارمندان و متخصصان بویژه در عرصه فعالیت موسسات عمومی (ب.م. جلوگیری از پرداخت حقوق های ماهانه تقریباً ۴۰۰ میلیون تومانی به پزشکان وزارت بهداشت)؛ تدوین موازین رفاهی و از جمله در حیطه بیمه بیکاری و بهداشت و درمان را در سطح جامعه دامن زده، برای احقاق آنها مبارزه نمود.

ب- در وضعیتی که مقامات سیاسی و نمایندگان واقعی انتخاب گردیده از سوی اکثریت مردم به مسئولیتهای اداری، معتقد به عبور از سرمایه داری باشند، طبیعی است که خصلت و نوع مطالبات اقتصادی و اجتماعی به پشتوانه وجود جنبش های فراگیر و قدرتمند مردمی، رادیکال تر و مساوات گرایانه تر خواهند بود. واقعیت این است که حتی با وجود تغییر رادیکال در قدرت سیاسی، ایجاد تغییرات بنیادی به مرحله گذار نیازمند است. در عین حال، شرایط ناعادلانه و ستمگرانه حاکی از اثرات تاریخی مناسبات طبقاتی سرمایه داری در هر جامعه حکم میکند که فردای پس از پیروزی انقلاب، یکسری اقدامات اساسی جهت فراهم آوری حداقل های ضروری معیشتی برای توده های کارگری، زحمتکش و محروم، بلافاصله انجام گیرند. مثلاً، اینکه علاوه بر تامین درمان، تحصیل، مسکن و حقوق بیکاری و بازنشستگی، مهم است که بویژه در عرصه اقتصاد، دگرگونی های رادیکال آغاز گردند. از جمله اینکه برای تقویت مالکیت و کنترل اجتماعی در واحد های اقتصادی (ب.م. تعاونی ها)، موازینی اتخاذ گردند که به ایجاد تغییر اساسی در روابط پیشین غیر دموکراتیک آمرانه و دستوری در محیط کار و جایگزین نمودن آن با دموکراسی مستقیم و مدیریت اداری بوسیله منتخبین مستقیم کارگران و توده های مردم در مناطق محلی و واحد های اقتصادی منجر گردد.

البته برای مدافعان دموکراسی واقعی (سوسیالیستی)، هدف نهایی ایجاد روابطی اجتماعی است که نه بر روی محور استخراج ارزش اجتماعی و ثروت از نیروی کار کارگران و زحمتکشان و ضبط آن بوسیله طبقه سرمایه دار، بلکه در راستای تولید ارزش و ثروت برای همگان و مبتنی بر ایده تعاون و همبستگی در جامعه تنیده

باشد. پیشرفت در جهت نیل به یک چنین جامعه انسانی به انجام انقلاب دمکراتیک، برپائی ساختار سیاسی مبتنی بر جمهوری، لاییتیه و ارزش های جهانشمول حقوق بشر، حضور جنبش های رادیکال دمکرات مردمی و همچنین ارتقاء در سطح شناخت و آمادگی فکری در میان اکثریت توده های مردم بستگی دارد.

۸ ژوئن ۲۰۱۶

درباره پیامدهای انتخابات و شدت گرفتن تضادهای درون نظام

گفتگوی رادیو کرد تریبونال با مهرداد درویش پور

[این گفتگو را بشنوید](#)

چرا بلژیک تروریست خیز شده است؟

گفتگو با انور میرستاری، عضو حزب سبز بلژیک

علی فتوتی

چرا بلژیک و محلهای خاص در بروکسل تروریست خیز شده است؟ مشکلات جامعه بلژیک و ناتوانی در سازگار کردن مهاجران با کشور میزبان تا چه میزان در بروز حوادث تروریستی نقش داشته است؟

سوم فروردین (۲۲ مارس)، سه انفجار در بروکسل به کشته و مجروح شدن بیش از ۳۰۰ نفر منجر شد؛ عملیاتی تروریستی که گروه «دولت اسلامی» مسئولیت آن را برعهده گرفت. دولت بلژیک پس از این حادثه تدابیر

امنیتی را افزایش داد و سه روز عزای عمومی در این کشور اعلام کرد.
بیشتر بخوانید: داعش مسئولیت حملات تروریستی بروکسل را برعهده گرفت

نیروهای داعش بلژیک را به عنوان «کشوری که در ائتلاف جهانی صلیبی‌ها علیه داعش مشارکت دارد» می‌شناسند. بلژیک بالاترین نسبت تعداد جهادگرایان به جمعیت خود در اروپا را داراست. جمعیت این کشور اندکی بیش از ۱۱ میلیون نفر است. بنا بر اعلام نهادهای امنیتی اروپا تعداد نیروهای جهادی که از این کشور به سوریه رفته‌اند بیش از ۵۰۰ نفر بوده است. در مقام مقایسه از کشور آلمان با جمعیت ۸۱ میلیون نفری، اندکی بیش از ۸۰۰ نفر به داعش پیوسته‌اند.

در پیوند با حادثه تروریستی بروکسل با انور میرستاری، عضو حزب سبز بلژیک و ساکن بروکسل به گفت‌وگو نشستیم. او به زمانه می‌گوید که وضع در بروکسل از چه قرار است و چرا بلژیک و محله‌ای خاص در بروکسل تروریست خیز شده است؛ مشکلات جامعه بلژیک و ناتوانی در سازگار کردن مهاجران با کشور میزبان تا چه میزان در بروز این حوادث نقش داشته است و ایران، عربستان و کشورهای اسلامی کجای این داستان قرار دارند.

انور میرستاری در صحبت‌های خود به نقل از پلیس بروکسل لغو سفر حسن روحانی، رئیس‌جمهور ایران به بلژیک را که برای اواخر ماه مارس میلادی برنامه ریزی شده بود، محتمل می‌داند.

<https://soundcloud.com/radiozamaneh>